

سرکوب زنان بهائی در جمهوری اسلامی ایران



۱. زن بهائی: ندا بدخش، آرزو سبحانیان، یگانه روح بخش، مژگان شاهرضا بی، پرستو حکیم، یگانه آگاهی، بهاره لطفی، شانا شوقیفر، نگین خادمی و ندا عمامی - عکس از هرانا

گزارش و هشدار کارشناسان سازمان ملل سه شنبه 4 دی 1403 - 24 دسامبر 2024

گروهی از کارشناسان مستقل سازمان ملل با انتشار گزارشی در خصوص "افزايش آزار و اذیت سیستماتیک زنان بهائی" در ایران و احکام بازداشت، احضار و بازجویی و همچنین ناپدیدسازی قهری آنها به شدت ابراز نگرانی کردند.

شماری از کارشناسان مستقل سازمان ملل متحد روز دوشنبه ۲۳ دسامبر (سوم دی) با انتشار گزارشی در خصوص افزایش آزار و اذیت سیستماتیک زنان بهائی در ایران به شدت ابراز نگرانی کردند.

این گزارش با اشاره به این که زنان بهائی در ایران بیش از پیش در معرض "بازداشت، احضار و بازجویی، ناپدیدسازی قهری، ضبط

اموال شخصی و محرومیت‌های طولانی" قرار می‌گیرند، آورده است که "دو سوم از شمار زندانیان بهائی در ایران را زنان تشکیل می‌دهند که اغلب آنها بدون آن که روند قانونی طی شده باشد در بازداشت به سر می‌برند."

کارشناسان سازمان ملل متعدد در این گزارش یادآور شده‌اند که "زنان بهائی در ایران، هم‌مان هم به عنوان زن و هم به عنوان بهائی با آزار و سرکوب مضاعف مواجه‌اند."

۱۸ گزارشگر و کارشناس سازمان ملل در آبانماه سال جاری نیز ضمن انتشار نامه‌ای مشترک، اقدامات جمهوری اسلامی در آزار زنان بهائی را محاکوم کرده بودند.

پیش از این در اوایل مهرماه ۱۰ زن بهائی ساکن اصفهان به اتهام "تبليغ عليه نظام" و "فعالية تبلیغی و آموزشی مغایر با شع" در مجموع به ۹۰ سال حبس تعزیری، جریمه نقدی، ممنوع الخروجی و ممنوعیت استفاده از فضای مجازی محاکوم شده بودند.

دادگاه انقلاب اصفهان مدعی شده بود که "این افراد به موارد اتهامی با تشکیل کلاس زبان، یوگا، طبیعت‌گردی، موسیقی، نقاشی و زبان‌آموزی برای کودکان دست زده‌اند."

افزون بر این، نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی در شیراز صبح روز یکشنبه ۲۰ آبانماه سه شهروند بهائی را بازداشت و به بازداشتگاه اداره اطلاعات شیراز موسوم به "پلاک ۱۰۰" منتقل کردند.

باورمندان به آئین بهائی در جمهوری اسلامی به رسمیت شناخته نمی‌شوند و از حقوق اولیه شهروندی و آزادی مذهبی برخوردار نیستند و دهه‌هاست که هدف تبعیض‌های بیشماری قرار گرفته‌اند.

سازمان دیده‌بان حقوق بشر نیز اخیرا در گزارش خود در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، سرکوب نظاممند بهائیان در ایران طی چندین دهه گذشته را به منزله "جنایت علیه بشریت" تلقی کرد. این سازمان با تاکید بر این که جمهوری اسلامی "دشمنی شدیدی با پیروان دین بهائی" دارد، در گزارش خود یادآور شده بود که سرکوب این اقلیت دینی "در قوانین ایران جاری است و سیاست رسمی دولت محسوب می‌شود."

جمهوری اسلامی سرکوب بهائیان را در قانون تثبیت کرده و این

افراد را "تهدیدی برای امنیت ملی" دانسته است. صدھا بھائی از جمله رهبران این جامعه، اعدام یا مفقود شده و هزاران نفر دیگر شغل و مستمری خود را از دست دادند یا مجبور به ترک خانه یا کشور شدند.

مقامات قضائی جمهوری اسلامی، بھائیت را در زمرة "فرقه انحرافی" و پیروان آن را "گروهی غیرقانونی" طبقه‌بندی می‌کنند.

[برگرفته از سایت دوچه وله](#)

14 شهر و ند بھائی به حبس و جزای نقدی محکوم شدند



خبرگزاری هرانا

بیتا حقیقی و ساناز حکمت شعار، شهروندان بھائی توسط شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران هر یک به سه سال حبس و پرداخت جزای نقدی محکوم شدند. دوازده متهم دیگر این پرونده به نام‌های

مانی قلی نژاد، نگار دارابی، سام صمیمی، مهسا فتحی، سامیه قلی نژاد، مجیر صمیمی، انیس سنائی، افنا نه نعمتیان، بصیر صمیمی، هنگامه علی پور، گلبن فلاح و نازنین گلی نیز هر کدام به پرداخت پنجاه میلیون تومان جزای نقدی محکوم شدند.

به گزارش خبرگزاری هرانا، ارگان خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، چهارده شهرond بهائی توسط دادگاه تجدیدنظر استان مازندران به تحمل حبس و پرداخت جزای نقدی محکوم شدند.

بر اساس حکمی که در روز پنجمین بهیار ۱۳۹۷ ایام ماه، توسط شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران به ریاست الیاس شاکری صادر و به صورت شفاہی در شعبه سوم اجرای احکام به این شهروندان ابلاغ شده است، بیتا حقیقی و ساناز حکمت شعار هر کدام به تحمل سه سال حبس و پرداخت سی میلیون تومان جزای نقدی محکوم شدند. همچنین مانی قلی نژاد، نگار دارابی، سام صمیمی، مهسا فتحی، سامیه قلی نژاد، مجیر صمیمی، انیس سنائی، افنا نه نعمتیان، بصیر صمیمی، هنگامه علی پور، گلبن فلاح و نازنین گلی هر کدام بدل از تحمل دو سال و یک ماه حبس به پرداخت پنجاه میلیون تومان جزای نقدی محکوم شدند.

یک منبع مطلع در این خصوص به هرانا گفت: "حکم این شهروندان به وکیل آنها ابلاغ نشده و به صورت شفاہی در شعبه سوم اجرای احکام به آنها اعلام شده تا نتوانند اعاده دادرسی انجام دهند. همچنین به آنها پس از مراجعته به شعبه گفته شده هیچ وکیلی حق ورود به پرونده آنها را ندارد."

به گفته این منبع مطلع، "پیشتر نیز اجازه دیدن حکم بدوى به این شهروندان داده نشده بود. علاوه بر این، آنها باید طی ده روز آینده جزای نقدی خود را پرداخت کنند."

این شهروندان در خردادماه سال جاری، توسط دادگاه انقلاب قائم شهر به ریاست امین الدین فقیه‌ان، مجموعاً به ۳۱ سال حبس و جزای محکوم شده بودند. همچنین تمام لوازمی که از این شهروندان بهائی در هنگام بازداشت توقیف شده بود، به نفع دولت مصادره شد.

جلسه دادگاه رسیدگی به اتهامات این شهروندان در تاریخ سوم تیرماه سال جاری برگزار شده بود.

مهسا فتحی متولد ۱۳۷۰، سامیه قلی نژاد متولد ۱۳۷۳، نگار دارابی متولد ۱۳۷۲، بصیر صمیمی متولد ۱۳۷۳ و هنگامه علیپور متولد ۱۳۷۴

شهروندان ساکن ساری، افنا نه نعمتیان متولد ۱۳۰۰، مجیر صمیمی متولد ۱۳۸۲، مانی قلی نژاد متولد ۱۳۸۲، نازنین گلی متولد ۱۳۸۱، سام صمیمی متولد ۱۳۸۲، ساناز حکمت شعار متولد ۱۳۶۲، بیتا حقیقی متولد ۱۳۶۸ و گلبن فلاح متولد ۱۳۸۱ شهروندان ساکن قائم شهر و انیس سنایی متولد ۱۳۸۱ ساکن با بلسر روز چهارشنبه نهم شهریور سال گذشته توسط نیروهای امنیتی در قائم شهر بازداشت و طی ماه های بعد به مرور با تودیع قرار آزاد شدند.

همزمان با بازداشت این شهروندان اداره کل اطلاعات مازندران، با انتشار اطلاعیه ای ضمن تایید بازداشت این شهروندان، آنان را "هسته مرکزی سازمان جاسوسی" نامید و مدعی شد که دو تن از این شهروندان "در تشکیلات صهیونیستی بیت العدل مستقر در سرزمین های اشغالی آموخته دیده اند".

شهروندان بهائی در ایران از آزادی های مرتبط به باورهای دینی محروم هستند، این محرومیت سیستماتیک در حالی است که طبق ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۱۸ ميثاق بينالمللی حقوق مدنی و سیاسی هر شخص حق دارد از آزادی دین و تغییر دین با اعتقاد و همچنین آزادی اظهار آن به طور فردی یا جمعی و به طور علنی یا در خفا برخوردار باشد.

بر اساس منابع غیررسمی در ایران بیش از سیصد هزار شهروند بهائی وجود دارد اما قانون اساسی ایران فقط اسلام، مسیحیت، یهودیت و زرتشتی گری را به رسمیت شناخته و مذهب بهائیان را به رسمیت نمیشناسد. به همین دلیل طی سالیان گذشته همواره حقوق بهائیان در ایران به صورت سیستماتیک نقض شده است.

اعدام دسته جمعی ۱۰ زن بهائی در چهل سال پیش در جمهوری اسلامی ایران



#OurStoryIsOne



جهل سال بیش ایران ده زن بهائی را اعدام کرد. امروز جامعه جهانی کمپین «#داستان_ما_بکیست» (OurStoryIsOne#) را راه اندازی می‌کند و برای دریافت آثار هنری به مناسبت بزرگداشت این زنان و اصل برابری فراخوان می‌دهد.

کمپین جهانی به یاد این زنان و در حمایت از برابری جنسیتی در ایران فراخوان عمومی

ژنو - (۱۰ مه ۲۰۲۳) ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۲ - روز ۱۸ ژوئن (۲۸ خرداد ۱۴۰۲) چهلمین سالگرد اعدام ۱۰ زن بهائی در شیراز است که در یک شب توسط جمهوری اسلامی در میدان چوگان شیراز به دار آویخته شدند. جرم آنها انکار نکردن باور به آئینی بود که اصل برابری جنسیتی -که در ایران وجود ندارد و جرم انگاری می‌شود- و همچنین وحدت، عدالت و راستگوئی را ترویج می‌کند.

در تلاش بعرحمانه برای وادار کردن این زنان به انکار باورشان، آنها را یکی بعد از دیگری و در حالی که مجبور به تماشای اعدام دیگر زنان بودند به دار آویختند. یکی از آنها تنها ۱۷ سال داشت و بیشتر آنها بیست و چند سال سن داشتند. این رویداد تکاندهنده و اقدام وحشیانه حکومت ایران با بeft و خشم گروههای حقوق بشر و شهروندان عادی در سراسر جهان مواجه شد.

رهبران جهان در آن زمان [موجی از درخواستها](#) را برای آزادی زنان و مردان بهائی که محکوم به اعدام شده بودند به راه انداختند. اما این تلاش‌ها نتیجه‌ای نداد.

جامعهٔ جهانی بهائی اکنون یک کمپین جهانی با عنوان «#داستان_ما_یکیست» (OurStoryIsOne#) راه‌اندازی می‌کند که هدفش گرامیداشت این زنان اعدامی و تلاش دیرینهٔ زنان ایرانی از هر عقیده و پیشینه‌ای برای تحقق برابری جنسیتی در دهه‌های گذشته است، تلاشی که تا به امروز ادامه دارد.

سیمین فهندژ، نمایندهٔ جامعهٔ جهانی بهائی در سازمان ملل در ژنو می‌گوید: «داستان این ۱۰ زن بهائی به پایان نرسیده است. اعدام آنها فصلی از داستان ادامه‌دار استقامت و فداکاری زنان ایرانی در مسیر برابری است. امروز در خون و اشک و زخم هزاران زن جوان در ایران که خواهان تحقق برابری‌اند، می‌توان طنین بی‌عدالتی وارد شده بر ۱۰ زن شیراز را دید که مرگ دلخراششان زندگی بسیاری را تحت تأثیر قرار داده است. ما امروز شاهد همان روحیه و همان انتخاب از سوی مردم به ویژه زنان هستیم: دفاع از اصول عدالت و برابری با نهایت تلاش. امروز زنان ایران هر چند مورد بدرفتاری قرار می‌گیرند و زندانی می‌شوند - درست مانند زنان پیش از خود - با شهامت و شجاعت انتخاب کرده‌اند تا برای زندگی در ایرانی آباد و دادگستر کوشان باشند.»

در برخی موارد، علت دستگیری زنان بهائی اعدام شده برگزاری کلاس‌های تعلیم و تربیت اخلاقی برای کودکان دختر و پسر بود. بهائیان ایران از قرن نوزدهم میلادی با تلاش‌هایی در سطوح مختلف، از جمله تأسیس مدارس دخترانه برای ترویج برابری جنسیتی کوشش کرده‌اند. پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷)، بهائیان به ویژه به دلیل ترویج برابری کامل زنان و مردان، که به زنان اجازه می‌داد در تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی شرکت کنند و به اجتماعاتی که مردان در آن حضور داشتند بپیوندند، مورد هدف قرار گرفتند.

خانم فهندژ افزود: «جامعهٔ بهائی ایران همواره خواستار مشارکت همه‌جانبهٔ زنان در تمامی عرصه‌های حیات اجتماع از جمله در فرآیندهای تصمیم‌گیری بوده و هزینهٔ سنگینی برای آن پرداخته است. جامعهٔ بهائی با تحمل بیش از ۴۰ سال آزار و اذیت سیستماتیک، که متأسفانه اکنون دامن هم‌ایرانیان را گرفته است،

و با وجود عواقب بسیار زیادی که برایش داشته، بر حق خود برای خدمت به ایران که برای بهائیان سرمیان مقدس است از طریق ترویج اصولی مانند برابری جنسیتی، عدالت و دسترسی به آموزش و پرورش، پا فشاری کرده است.»

پس از اعدام این ۱۰ زن و طی چهار دهه پس از آن، صدها زن بهائی دیگر مورد آزار و اذیت شدید قرار گرفته‌اند و هم به عنوان زن و هم به عنوان بهائی با تبعیض ماضعف مواجه شده‌اند. پس از انقلاب، زنان بهائی که در مناصب بر جسته اجتماعی به کشور خدمت می‌کردند، از مشاغل خود اخراج گشتند و دستگیر، زندانی، شکنجه و یا اعدام شدند. آن‌ها بی‌که از این وقایع جان به در برداشت از ورود به دانشگاه‌ها، مشاغل دولتی و تقریباً تمام جنبه‌های حیات اجتماعی محروم شدند.

جامعهٔ جهانی بهائی اکنون در بزرگداشت ۱۰ زن شیراز و آرمان عدالت و برابری که آنان جان خود را برای آن فدا کردند از مردمان جهان، هنرمندان، موسیقی‌دانان، فیلم‌سازان و سایر فعالان در زمینه‌های مختلف هنری دعوت می‌کند تا یاد آنان را گرامی بدارند. مشارکت‌ها می‌توانند در قالب ترانه‌هایی دربارهٔ این ۱۰ زن، ویدئوهای کوتاه دربارهٔ زندگی آنها، خاطره‌ای از این زنان، هنرهای گرافیکی، آثار نوشتاری یا پست‌هایی در شبکه‌های اجتماعی، نشستهای عمومی و جلسات یادبود باشد تا از تلاش‌های بلندمدت برای برابری جنسیتی در ایران تمجید شود.

این کمپین در ماه ژوئن (خرداد) آغاز می‌شود و برای یک سال ادامه دارد، اما دورهٔ فشردهٔ آن از اول ماه ژوئن (۱۱ خرداد) آغاز و تا چهل‌مین سالگرد اعدام این ۱۰ زن در روز ۱۸ ژوئن (۲۸ خرداد) ادامه خواهد یافت.

خانم فهندز افزوود: «ایرانیان در جستجوی عدالت اجتماعی، بیشتر و بیشتر با هم متحد می‌شوند و امروز بر روی برابری زنان و مردان به عنوان یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش روی کشورشان تمرکز کرده‌اند. ما امیدواریم در کنار هم بتوانیم نه تنها یاد ۱۰ زن شیراز بلکه تمامی زنانی را که در سراسر ایران اصل برابری زنان و مردان را ارج منهند و با استقامت‌شان در برابر ظلم به ساختن آینده‌ای بهتر برای کشور کمک کرده‌اند گرامی داریم.»

«باید در کنار هم باشیم و بگذاریم تجارب مشترکمان از

استقامت و تلاشها و فدایکاری‌های جمعیمان برای ایران ما را متعدد کند و نشان دهیم که فارغ از هر دین و پیشینه، به طور جدا یعنی پذیری به هم پیوند خورده‌ایم. امیدواریم یادبود اعدام این ۱۰ زن، سبب روشنگری و تقویت گفتگوها درباره عدالت و برابری جنسیتی در ایران شود. داستان ما یکی است و تا تحقق آرمان‌های مشترکمان صداها یمان را بلند می‌کنیم.»

اطلاعات بیشتر در مورد اعدام این ده زن و شرح مختصری از زندگی هر یک از آن‌ها در این مقاله در سایت جامعه جهانی بهائی قابل دسترسی است.

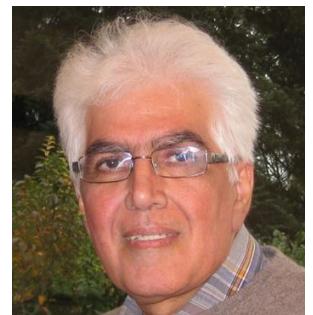
برگرفته از سرویس خبری جامعه بهائی - جامعه جهانی بهائی

[/https://news.persian-bahai.org](https://news.persian-bahai.org)

جای بهائیان در رستاخیز نوین ایران خالی است!

فاضل غیبی

و نه تنها جای بهائیان، بلکه جای دیگر پیروان ادیان و اقوام ایرانی، از آذری تا ترکمن و از گیلک تا لر نیز، در پهنه رستاخیز «زن زندگی آزادی» خالی می‌نماید، تا ویژگی رنگین کمانی ایران جلو و جایگاه شایسته خود را بیا بد. این در حالی است که با وجود بیزاری اکثریت قاطع



ایرانیان از جریان دو چهار "چپ اسلامی"، هنوز هم «رسوبات ذهنی» این جریان را در گفتار و کردار بسیاری شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌توان بازشناخت. طرفه آنکه، این "شخصیت‌ها" بعضاً مدعی رهبری خیزش مهسا هستند و کماکان در رسانه‌ها میدانداری نیز می‌کنند! علت آن است که چپ اسلامی نه تنها در تماماً طول سد گذشته با استفاده از ناتوانی خودآگاهی ملی ایرانی در زوایای پنهان و پیدای جامعه ایران ریشه دوانیده، بلکه توانسته است تا از یکسو «هویت ملی» را به تصویری مخدوش از دوران پیش از اسلام فرو بکاهد و از سوی دیگر کوشش‌های ایرانیان در دو سد گذشته را برای بازیافت هویتی نوین به کلی نادیده بگیرد.

اما مجموعه این کوشش‌ها، از یکسو در راستای رهایی از اسلام و از سوی دیگر دیگر برای جبران عقب‌ماندگی ایران، در تداوم منطقی خود به رستاخیز زن، زندگی، آزادی انجامیده است. بنا بر این «هویت ملی ایرانی» نه تنها بر پایه سرگذشت نیاکان ما در دوران باستان استوار است، بلکه ایرانیان بخش مهمتر آن را در طول دو سد پیش رقم زدند، که در طول آنها می‌کوشیدند تا از یکسو ایران را از سلطه آخوند رهایی بخشنده و از سوی دیگر کشوری نکبتزده را نوسازی کنند.

غلبه بر برهوت فکری که چپ اسلامی با استفاده از ناتوانی هویت ملی بر جامعه ایران تحمیل کرده کاری بس‌سترنگ است که پس از گذار از رژیم جهل و جنایت کارزار آموزشی بزرگی را می‌طلبد. اما در این روزها دستکم باید نشان داد که تبلیغات رژیم اسلامی مبنی بر اینکه رستاخیز نوین ایران «جعلی» و «وارداتی» است بی‌پایه است و خیزش «زن، زندگی، آزادی» نه تنها نتیجه توطئه «عوامل و رسانه‌های خارجی» نیست، بلکه از درون جامعه ایران و بر بستر فرهنگ آفرینند ایرانی به ویژه در دوران معاصر بر شکفته است.

این نخستین بار نیست که چپ اسلامی بر خیزش ایرانیان می‌تازد، بلکه در سد گذشته نیز همواره چندان بر همه‌گونه جریان غیر اسلامی و روشنگرانه تاخته، که از آنها در برخی موارد حتی نشانه‌ای نیز بر جای نمانده است. نمونه‌وار، امروزه از جریان «باهماد آزادگان» حتی خاطره‌ای نیز در یادها باقی نیست؛ جریانی که در راه گسترش روشنگری‌های احمد کسری می‌کوشید و در دو دهه بیست و سی سد گذشته، از پایگاه اجتماعی بسیار گسترده‌ای به ویژه در ادارات دولتی برخوردار بود و از خردگرایی و «حق زنان به کشف حجاب و طلاق» دفاع می‌کرد.

فراز از این بهائیان به عنوان یک "فرقه دینی" که آرا و رفتارشان کوچکترین خطری متوجه رژیم نمی‌کند، نه تنها همچنان مورد پیگرد و آزار همه‌جانبه قرار دارند، بلکه در ماههای اخیر به موازات اوجگیری رستاخیز نوین ایران آماج حملات باز هم شدیدتری قرار گرفته‌اند! به راستی در این وضعیت که رژیم ایستاده در لب پرتگاه نا بودی از سرکوب نیروهای براندار ناتوان است، بهائیان رانده شده به حاشیه جامعه چه خطری را متوجه رژیم می‌کنند؟

راز ناگفته مانده این است که ملایان نه از بهائیان، بلکه از افکار منسوب به آنان هراس دارند. آخوندها، بر خلاف اغلب ما، دوست و دشمنان ذاتی خود را به خوبی می‌شناسند و در کوشش برای بازگشت به دوران قدر قدرتی خود در عهد قاجار، با بیان و سپس بهائیان را به درستی به عنوان آغازگران «فتنه» برانداری حکومت آخوندی می‌شناسند. آخوندها به خوبی می‌دانند، هرچند که امروزه در ایران «بابی» یافت نمی‌شود، اما همین ۱۷۰ سال پیش خیزشی که «بابیگری» نام گرفت، میرفت تا رستاخیز «زن، زندگی، آزادی» را به پیروزی برساند و اگر چنین می‌شد، دیگر هیچ مانعی برای ورود ایران به تمدن نوین جهانی وجود نمی‌داشت!

امروزه شاید دیگر باورپذیر نباشد اما در دوران تسلط بی‌جون و چرای ملایان بر جامعه ایران دغدغه محمدعلی شیرازی (سید باب) و جوانان پیرو او رهایی زنان ایران از یوغ برده‌گی اسلامی بود و چنانکه امروزه می‌دانیم زرین‌تاج (طاهره) نه تنها از نخستین گروندگان به باب بود، بلکه رهبری دوگانه این خیزش را نیز بر عهده گرفته بود، چنانکه در همان اوان در کربلا (!) حجاب از چهره برگرفت و در ماه محرم با یارانش جامه رنگین می‌پوشیدند و به شادی پایکوبی می‌کردند.

با بیان «زندگی» را چندان ارج می‌هادند که حتی کتک زدن کودکان را نیز برنمی‌تافتند و بزرگترین مجازاتی که می‌شاختند محرومیت از همخواهگی با همسر بود! آنان انسان ایرانی لهیده در مفاک شیعه‌گری را با اعلام نسبی بودن اعتقادات برکشیدند و در «بدشت»، گروهی طلبه‌های پیشین نسخ و فسخ اسلام را پذیرفتند. تا آن زمان فقه شیعی به عنوان «سنن لا یتغیر الھی» جامعه ایران را به خفقان دچار کرده بود اما با بیان با طرح اینکه اعتقادات و موازین دینی زماندار و نسبی هستند، ضربه‌ای جانکاه و جبران ناپذیر بر ادعای واھی "ابدی" و "تفعیلنا پذیر" بودن اسلام وارد آوردند. تنها با

چنین شعارهای روش و رها ییبخشی ممکن بود که ایرانیان «بی‌آنکه سطrix از نوشههای باب را خوانده باشند»، در چهار گوش ایران و در شهر و روستا به خیزش درآیند. و در نهایت در جامعهای که ملایان چندان دشمن «آزادی» بودند که آن را «کلم قبیحه» میخوانند، پیروان جریان با بی ندا در دادند که: «راه آزادی باز شده بستا بید و چشم دانا یی جوشیده از آن بیاشامید.»

رستاخیز با بی در پیامد تقارن تاریخی نامیمونی از پیشرفت بازماند و تیراندازی چند جوان خام به شاه، باعث شد تا با بیکشی با پشتیبانی حکومتی در درازای نیم قرن به اهرم قدرتیا بی ملایان بدل گردد. با اینهمه پاسداران جهل و جنایت بدین سبب نتوانستند نشانه‌های این رستاخیز را از میان ببرند، که جریان با بی نه تنها شعارها و آرزوها بی را بیان، بلکه پرسش را مطرح می‌کرد که تا به امروز نیز پاسخ خود را می‌جوید: آیا ایرانی با هر ویژگی قومی و اعتقادی و آیینی و... بر مبنای ایرانی بودن خویش در میهن خود از حق حیات برخوردار است؟

این پرسش از سویی پاسخی به پرسش میرزا عباس ولیعهد دربار علت عقبماندگی ایران از «فرنگ» نیز بود، زیرا طرح آن بدین معنی است که ایران از غرب بدین سبب واپس ماند که اروپا بیان خود را از زیر نفوذ کلیسا بیرون کشیدند و به استقلال اندیشه دست یافتدند، در حالی که در ایران آخوندها با انکار حق حیات برای غیر مسلمانان بر حیات اجتماعی ایران چیره شدند و هرگونه نواندیشی و نوآوری را در نطفه خفه کردند.

رعشه‌ای که ملیان را از تصور پیروزی با بیان فراگرفت باعث شد تا
حال بکوشند تا شبی را نا بود کنند، که امروزه بر دوش نسل جوان
ایران به فرستۀ آزادی بدل شده است. اما ناگفته پیداست، رفتار
وحشیانۀ ملیان با مردم آزادیخواه ایران پدیده‌ای نوظهور نیست و
در سده‌های گذشته نیز مقاومت دلاورانۀ نسل‌های پیاپی برای کسب
آزادی شهروندی، به خاک و خون کشیده شده است. به صحنه‌ای مکرر
بنگریم:

با بیان و دیگر آزادیخواهان ایران در تاریکی تسلط ملایان به پیروزی نرسیدند، اما امروزه آگاهی و اراده مشترک ملت ایران چندان نیرومند است که به یقین بر پاسداران جهل و جنایت پیروز خواهد شد. اما برای آنکه آرزوی گذشتگان ما در هزاره گذشته به واقعیت بپیوندد، باید ریشه‌ها و سرچشمه‌ها را دریافت تا مشتبی آخوند ایرانستیز نتوانند خود را ایرانی و رستاخیز مهسا را وارداتی بخوانند. وانگهی ایران آینده چهره‌ای کاملاً متفاوت از امروز خواهد داشت و لاجرم بجاست که از همین امروز ایران دوستان از هر گروه و پیرو هر اندیشه‌ای به برآمدن آن یاری رسانند.

در اخبار آمده بود که: «یهودیان آمریکایی سازمان «حمایت از زن، زندگی، آزادی» تأسیس کردند.» 19 بنیان‌گذار سرشناش این سازمان در بیانیه‌ای اعلام کردند، «دین و تاریخ» آنان را فراخوانده است تا در کنار مردم ایران، که جان خود را برای رسیدن به آزادی در خطر انداخته‌اند، باشوند.

پشتیبانی فعالانه چند صد هزار بهائی ایرانی در سراسر دنیا نیز بیشک به رستاخیز نوین ایران کمک شایانی خواهد بود.

چرا ملاها کمر به نا بودی بها ئيان بسته اند؟



فضل غيبى

چرا پس از چهار دهه بھائیان همچنان آماج حملات وحشیانه حکومت اسلامی هستند؟ آیا حکومتی که توانست به آسانی گروههای بزرگ مخالف خود از مجاهد و فدایی تا توده‌ای و ملیگرا را در مقابل چشمان حیرتزد جهانیان نا بود کند، چرا نمی‌تواند بھائیان را که در حاشیه جامعه از هرگونه کنشی ابا دارند، حذف کند؟



البته باید پذیرفت که ملاها در پی حذف اقلیت بھائی ناموفق نبوده‌اند، نخست آنکه توانستند با یورش بر جان و مال آنان اکثریت‌شان را از کشور برانند. واقعاً نیز از کسی که کرامت انسانی او چنان

پایمال شود که سیاست رسمی او را «نجس» بداند، نمیتوان انتظار داشت که میهن خود را ترک نکند. دیگر آنکه ملایان کوشیدند با به حاشیه راندن بهائیان، رابطه آنان با جامعه را تا حد زیادی قطع کنند.

اگر تصور کنیم که در آستانه انقلاب اسلامی، در تهران چهار میلیونی، دستکم ۲۰۰ هزار بهائی در کنار دیگر اقلیت‌های دینی زندگی می‌کردند، روشن می‌شود که رابطه و داد و ستد انسانی و فرهنگی چه ابعاد گسترده‌ای داشت و موفقیت حاکمان اسلامی در این بود که با حذف اقلیت‌های مذهبی از فضای اجتماعی ایران توانستند سخیفترین تبلیغات بر علیه آنان را، در میان امّت گسترش دهند، تا با حذف دگراندیشی در جامعه ایران هر نوع جایگزینی را برای تاریکاندیشی خود از میان بردارند و بدین ترفند برای حکومت جرم و جنایت خود زمان بخربند. ملایان در مورد بهائیان از این هم فراتر رفته، با استفاده از تجربیات «حجتیه» و سؤاستفاده از سهلانگاری بهائیان، به شبیه‌سازی بهائیت با اسلام دست زدند و بهائیت را در نگاه اکثر ایرانیان به فرقه‌ای با اعتقادات و عبادات شبیه‌اسلامی فروکاستند، تا بر زمینه نفرت فزایند ایرانیان از اسلام، دگراندیشی بهائی را مخدوش نمایند

در حالیکه روشن است هر گروهی چه مذهبی و چه غیرمذهبی بنا به هویتی مشخص شکل یافته و در تبلور اجتماعی دستکم برای حفظ هویت و بقای خود، از منافع و خواسته‌هایی برخوردار است. تفاوت مجامع دینی با احزاب سیاسی در این است که آنها (به استثنای اسلام که دینی سیاسی است) هویت خود را نه بر خواسته‌های سیاسی، بلکه بیشتر بر اشتراک آرزو و همبستگی فرهنگی استوار می‌کنند.

درست در راستای تحقق جدایی دین و دولت لازم است که جریانات دینی ایرانی نیز به گفتگوی اجتماعی دامن زنند، تا به ایران‌دوستان کمک کنند خود را از سلطه یک بعدی ایدئولوژی چپ اسلامی برها نند. در اینجا با

نگاهی کوتاه به خواسته‌های اصلی اجتماعی و سیاسی بهائیان، گامی نخست در این راستا برداشته می‌شود.

رویدادهای سده گذشته به میهن‌دستان ایرانی نشان داده است که صرفا طرح خواسته‌ها و شعارهایی برای جلب افکار و یا نیل به اهداف تبلیغی، کمکی به بهبود اوضاع و پیشرفت جامعه نمی‌کند و این از «تغییر رژیم»، بدون زیربنای اجتماعی آگاه و مسئولیت‌پذیر، دیری نخواهد پایید که خودکامگی به اشکال گوناگون بازتولید می‌گردد.

پیشنهادهای بها بیان برای بهبود اوضاع کشور در واقع همان موازین و آموزه‌هایی است که پیروان این نهضت دینی در یک قرن و نیم گذشته بدان باور داشته و با صمیمیت و استقامت برای تحقق آن در برابر سخت‌ترین حملات نیروهای واپسگرا پا فشاری کرده‌اند و همین پا فشاری علت اصلی فشارهای واردۀ بر آنان بوده است.

مهم‌ترین خواسته‌های بهائیان بهبود سلامت اخلاقی جامعه است. زمینه این تحول نیز چنین فراهم می‌آید که عقاید و باورهای دینی امری خصوصی شناخته شوند و هم‌گروههای اجتماعی، از مذهبی تا سیاسی، بدون امتیاز خاص یا تبعیضی در برابر قانون برابر باشند. بدین سبب نیز تحقق جدایی دین و دولت از نیازهای مبرم جامعه ایران است و این جدایی باید بنا به موازین قانونی تضمین گردد تا شخصیت‌های اجتماعی و مسئولان سیاسی به جای کوشش برای تحقق باورهای مذهبی و خواسته‌های ایدئولوژیک، تنها منافع ملی و بهبود واقعی ایران را در نظر داشته باشند.

برخلاف تصور شایع، جوامع دینی نه بر مدار عقاید مذهبی، بلکه بر اشتراک هویت و آرزو استوارند؛ هیچ دو فردی را نمی‌توان یافت که از باورهایی یکسان برخوردار باشند، زیرا باورها بر خلاف گزاره‌های علمی، از احساسات و وابستگی‌های عاطفی برمنایند و خواسته‌های اجتماعی و سیاسی بیشتر از خردورزی ناشی

میشوند.

در واقع نیز راهکارها و تدبیر برای بهبود اوضاع اجتماعی و سیاسی تنها با تکیه بر خردورزی و دوری از غوغایی عملی است و از آنجا که خردورزی و مسالمتجویی همزاد یکدیگرند، تنها با مسالمتجویی و مهورزی میتوان به پیشرفت اجتماعی دست یافت. بر عکس، با خشونت، خونریزی و پرخاشگری دستاوردهای موجود نیز از میان خواهد رفت و جامعه به جولانگاه زورمندان و زرسالاران بدل میگردد.

بنا براین پیشرط هرگونه پیشرفت و بهبود، «سلامت اخلاقی» بر پایهٔ راستی در گفتار و درستی در رفتار است، تا آن حد که در دوران سلطنت ظلمت، راستی گفتار و درستی رفتار را ویژگی انقلابی دانسته‌اند. یهودیان سبب در دیدگاه بهائی، کوشش در راه پرورش و آموزش مدرن مهم‌ترین و میهن‌دوستانه‌ترین خدمتها است. در این میان پرورش به رفتار نیک ارزشمندتر از آموزش است و از آنجا که در درجهٔ نخست مادران پرورند آیندگان هستند، هرچه جایگاه زنان والاتر و آگاهی آنان بالاتر باشد، درهای آینده‌ای بهتر به روی جامعه گشوده خواهد بود.

بزرگ‌ترین سرمایهٔ جوامع پیشرفته شهروندانی آگاه، مسئولیت‌پذیر و قانون‌مدار است و رشد چنین شهروندانی فقط در جامعه‌ای برخوردار از امنیت حقوقی و آزادی‌های خدشه‌ناپذیر میسر است. بدین سبب تضمین حقوق شهروندی چنان‌که در کشورهای پیشرفته تحقق یافته و نظارت نهادهای مستقل بر رعایت آن، نما یا نگر رشد مدنی و سلامت اجتماعی است. برای تحقق چنین زیربنایی، به قراردادی اجتماعی به صورت «قانون اساسی» نیاز است، که همهٔ شهروندان و نهادهای کشوری بدان پایبند باشند.

واقعیت این است که جوامع پیشرفت امروز در سده‌های پیش‌گام در راه پیشرفت گذاشته، در علم و هنر از دیگر جهانیان پیش گرفتند. از اینرو شایسته است که از آنچه آنان دارند و به کار مانند می‌آید

بیا موزیم. از سوی دیگر ایران بر گذشته‌ای سرافراز می‌نگرد و در طول هزاره‌ها تکامل فرهنگ شهرنشینی به گوهرهای اخلاقی و انسانی بسیاری دست یافته که با پذیرایی آنها پرورش شهروندانی با ویژگی‌های مدرن آسان‌تر خواهد بود.

بزرگ‌ترین دستاورد بشریت شیوه کشورداری دمکراتیک است که در سه سده گذشته به وسیله بزرگ‌ترین اندیشمندان در جوانب گوناگون با هماهنگی داشت و خرد فزاً ینده تکامل یافته است. دمکراسی تنها نظام سیاسی - اجتماعی است که در سایه آن جامعه به امنیت، رفاه و شکوفایی دست می‌یابد. تفکیک قوای سه‌گانه و تضمین استقلال قوه قضائیه از جمله ویژگی‌های دمکراسی است، که بُنیان آن بر مشارکت مسئولانه شهروندان استوار است.

امتیاز بزرگ دمکراسی این است که با تحقق خودگردانی دمکراتیک در همه سطوح به اختلافات قومی، زبانی و مذهبی... پایان می‌دهد، همچنان‌که در سیاست خارجی نیز از راه دوستی و داد و ستد با همه دیگر ملت‌ها راه پیشرفت همه‌جا نبایه کشور فراهم می‌شود.

آرزوی مشترک بها بیان تحقق وحدت بشر و هم‌یستی مسالمت‌آمیز در سراسر گیتی است و تحقق آین آرزوی دیرپا نیز در گرویگانگی انسان و رای گوناگونی فرهنگی و گسترش دمکراسی در سراسر دنیا است؛ زیرا تنها کشورهای دمکراتیک می‌توانند در خدمت شهروندان به صلح پایدار میان خود دست یابند.

اما تا نیل به این هدف والا، منافع اقتصادی روابط میان کشورها را تعیین می‌کنند و بنا بر این ایران به حکومتی نیاز دارد که با استفاده از خردمندانه از منابع مادی و معنوی خود به شتاب بر عقبماندگی ناشایست کنونی غلبه نماید. و انگهی مادامی که دنیا از کشورها بی تشكیل شده است، خدمت به جامعه بشری تنها در چهارچوب ملی ممکن است و بدین سبب نیز خدمت به منافع ملی باید والاترین وظیفه هر ایرانی در هر مقام و مسئولیت شناخته شود.

تاریخ سه سده گذشته نشان داده است که منافع اقتصادی از یکسو به شدیدترین برخوردها در سطح کشوری و جهانی انجامیده و از سوی دیگر رشد «اقتصاد آزاد» و استفاده از ابتكارات فردی و پیشرفت علم و فن، امنیت و رفاه ستایشانگیزی را برای بخش بزرگی از بشریت فراهم ساخته است. بدین سبب هماهنگی انباشت سرمایه به هدف سرمایه‌گذاری تولیدی با تأمین رفاه هرچه بهتر برای زحمتکشان بزرگ‌ترین هدف هر حکومت ملی است که با تکیه بر زمین سیستم آموزشی پیشرفته و حفظ محیط زیست، سرزمین سرشار از موهب ایران را به پاره‌ای از بهشت بدل خواهد کرد. بها بیان به چنین آینده درخشنده برای ایران باور دارند و همچون گذشته از هیچ‌گونه همکاری و کوشش برای نیل به آن فروگذار نخواهند کرد.

بر این بنیان و به ویژه با توجه به پیامدهای سقوط فرهنگی ایران، نه تنها بازسازی اعتماد ملی، بلکه کوشش فرهیختگان در راستای بهبود اخلاق اجتماعی و گسترش قانونداری باید از اهداف فوری «رستاخیزی فرهنگی» به شمار آید، تا در مدتی کوتاه جامعه ایران در خانواده جهانی به هویتی سرافراز دست یابد و به پیشرفت دانش و هنر به جایگاه شایسته خود به عنوان یکی از مهدهای تمدن بشری بازگردد.

در عین حال فراتر از تأمین حقوق و آزادی‌های فردی، باید تدا بیری اندیشیده شود که برای همیشه از بازگشت خودکامگی به میهن‌مان پیشگیری گردد. بر این مبنای در پیریزی حکومت آینده ایران نمی‌توان از هیچ‌گونه نهادی که به ثبات اجتماعی و دوام دمکراسی کمک می‌کند چشم‌پوشی کرد. برای نیل به این هدف نیز نمی‌توان دستاوردهای تاریخی گذشتگان را نادیده گرفت. دو دستاوردهای بزرگ ایرانیان در درازای تکامل شهرنشینی یکی «خودگرданی ایالتی» است و دیگر «پادشاهی انتخابی» به عنوان نماد یکپارچگی ملی. اولی را می‌توان پیشدرآمد دمکراسی دانست و دومی را نماد رایزنی خردمندانه.

از این‌رو به هدف تأمین ثبات سیاسی ضروری می‌نماید که نظام حکومتی آینده بر دو پایه «شاپیسته‌سالاری سیاسی» و «نخبه‌پروری فرهنگی» استوار گردد؛ بدین صورت که:

(1) با انتخابات دمکراتیک، شاپیسته‌ترین افراد در «مجلس ملی» گرد آیند و بعنوان نمایندگان ملت با انتخاب شاپیسته‌ترین شخصیت به ریاست قوه مجریه، سرنوشت سیاسی کشور را در چهارچوب «دمکراسی پارلمانی» به شکل انحصاری در دست گیرند.

(2) بدین هدف که خردورزی بر جامعه حاکم گردد، «مجلس مهان» با شرکت بزرگان دانش و هنر برگزیده شود تا به عنوان وجдан آگاه جامعه با خرد جمعی برای غلبه بر نارسا یها رایزنی کند. بدین تدبیر هم از خدشه‌دار گشتن دمکراسی از سوی صاحبان زر و زور پیشگیری خواهد شد و هم سرانجام، روشنفکری و خردمندی در کانون زندگی ایرانیان جای خواهد گرفت. مجلس مهان از میان خود شاپیسته‌ترین فرد را به عنوان «پادشاه» برگزیند که وظیفه خطیر پاسداری از شوکت تاریخی و همبستگی ملی بر عهد او خواهد بود.

استواری این دو پایه پشتوازن ثبات دمکراتیک و رشد جامعه به سوی بازیافت هویتی سرافراز و پیشرفتی خواهد بود.

با روشن شدن خواسته‌ها و آرزوهای بهائیان، می‌توان انتظار داشت که دیگر گروههای اجتماعی به ویژه پیروان دین‌های ایرانی و جریانات فرهنگی نیز پیشنهادها و آرزوهای خود را برای ایران آینده بیان کنند تا اشتراک آرزو در میان ایران‌دوستان به همبستگی و همگامی دامن زند.

فلسفه سیاسی ازلیان و بهائیان

(بخش دوم)



فاضل غیبی

برای آشنایی با فلسفه سیاسی هر گروهی باید به آن بعنوان گروهی اجتماعی نگریست. علوم اجتماعی، گروههای دینی را نیز نه جمعی با باورهای مشترک، بلکه مانند هر گروه اجتماعی یا سیاسی دیگری، برخوردار از «هویت فرهنگی» مشترک می‌داند.



این ویژگی باید در مورد گروهها و جریانات مذهبی مورد تأکید قرار گیرد، زیرا هیچ دو نفری از تصورات و باورهای یکسان در مورد مقولات دینی (مانند خدا) برخوردار نیستند. بنابراین وابستگان به هر گروه اجتماعی بیش از آنکه به باورهایی مشترک پایبند باشند، در جریان مزبور بالیده‌اند و به هویت مشترک و همبستگی ناشی از آن تکیه دارند.

در بخش نخست دیدیم که گروه کوچک «ازلیان» با رهایی از اسلام، توanstند هم نوآوری‌های سیدباب را دریابند و هم افکار برخاسته از دنیا پیشرفت‌های را اقتباس کنند. از این راه به نخبگانی بدل شدند و تأثیری شگرف بر روند بیداری ایرانیان و نوسازی کشور

گذاشتند.

شگرد موفق آنان پنهانکاری و اسلامنما بود؛ بدین دو وسیله توanstند تا بالاترین مراتب در قشر ملیان نفوذ کنند. اما مشکل «تقیه» این بود که پس از انقلاب مشروطه، با افشای هویت نامداران ازلی، دیگر فعالیت در میان ملیان ممکن نبود. شمار شخصیت‌های ازلی در دربار نیز پس از شهریور ۲۰ کاهش یافت. بدین سبب ایران زیر فشار «روشنفکری چپ اسلامی» چنان عقب نشست که بدین لحاظ در مقایسه با دوران مشروطه «صد سال عقب‌تر» بود. (۱)

نخستین شاخص عقب‌ماندگی آن که در دوران محمد رضا شاه، نه تنها از سوی «روشنفکران» کوشش برای پیشبرد رفرم‌های اجتماعی نمی‌شد، بلکه اقدامات مترقی (مانند افزایش حقوق زنان و برابری حقوق همه شهروندان...) فرامینی دلخواه برای حفظ قدرت «دستگاه» تلقی می‌شد. زیرا که سرچشم فکری آنها آشکار نبود و مانند کشورهای پیشرفته از توافق اجتماعی برنمی‌خاستند.

شاخص دیگر، کوشش شاهان پهلوی برای بزرگداشت ایران باستان بود. پس از نشر کتاب دورانساز «تاریخ ایران باستان» نگارش حسن پیرنیا (نخستین نخستوزیر مشروطه)، در دوران رضا شاه کوشش برای بزرگداشت ایران پیش از اسلام، از جلوه‌ای پویا و سرافراز برخوردار شد. اما در دوران محمد رضا شاه چنین کوشش از سوی دربار و دولتمردانی «اسلام‌پناه»، رفته رفته به مضکمه‌ای بدل گشت.

در بخش نخست اشاره شد، که تیراندازی با بیان به ناصر الدین شاه برای او چنان وحشت‌انگیز و ساقمه‌های بجا مانده در گردن او، چنان دردناک بود، که تا پایان عمر از هیچ چیز به اندازه لفظ با پیش به خشم نمی‌آمد. (۲)

دریافتیم که با رویکرد سید باب به دربار، با بیت از ویژگی یگانه‌ای برخوردار گشت و آن پشتیبانی از حکومت سیاسی در برابر قدرت ملیان بود. با گرویدن اکثریت قاطع با بیان به بهائیت، پیشوای آنان حسین‌علی نوری «بهاء‌الله»، بر خلاف ازلیان، خط مشی سید باب را ادامه و تکامل بخشدید و همین به شکاف اصلی میان دو جناح «بابی» دامن زد. شاهد آنکه، میرزا آقا خان کرمانی از اسلامبول به عکس نزد بهاء‌الله رفت، تا او را به پشتیبانی از «سید جمال» فراخواند و چون پاسخ منفی گرفت، کتابی در رد بهائیت نوشت.

به هر رو، در نوشتارهای بهائی برای پشتیبانی از حکومت سیاسی دلایل بسیاری بیان شده است. بدین مضمون که قدرت حکومت ذاتاً بر پشتیبانی ملت استوار است و حکومت برای کسب و حفظ آن ناچار است در تأمین امنیت و رفاه «رعیت» بکوشد. منفعت حکومت، در خدمت به ملت است و اگر بیداد کند، از ناآگاهی بر منافع قدرت خویش چنین می‌کند. بنا براین باید روشنگری کرد، تا حکومت اقتدار خود را نه در رفتار سرکوبگرانه، بلکه در «رعیت‌پروری» بجوید. بر عکس، پایه قدرت ملایان ذاتاً بر فقر مادی و معنوی امت استوار است و آنان برای حفظ نفوذ خود ناچار به جلوگیری از هر گام پیشرفت‌طلبانه هستند.

جاده دیگر بهائیان دفاع از ایرانیت در دورانی بود، که اسلامزدگی سرایای جامعه را در می‌نوردید:

«...»

بدین معنی بهائیت تنها جریانی بود که در ظلمت سلطنه ملایان، میتوانست ایراندوسستانی را جلب کند، که از یکسو خاطر ایران باستان را گرامی میداشتند و از سوی دیگر کشور را در زیر حکومت و دربار مفلوک ناصری رو به نابودی می دیدند.

اما بهائیان در تنگنای شگفت و بیسا بقهای گرفتار بودند. هرچند از حکومت و قانونداری پشتیبانی می کردند، سرکوبشان در تما می نیم سده عصر ناصری در دستور کار دربار بود. از یک سو به هدف زنده کردن راستی و درستی ایرانشهری و بازیافت سرافرازی انسانی از «تقیه» ابا داشتند و از سوی دیگر، ملایان در شهر و روستا پیگیرانه در پی یافتن «بابی» بودند، تا جانش را بگیرند و مالش را «حلال» کنند.

برای آنکه تصویری از «با بیکشی» روزمره بیا بیم، به گزارشی در «خاطرات حاج سیاح» توجه کنیم:

تکرار چنین صحنه‌ای در شهر و روستای ایران، نشانگر بنبست اقلیت بهائی در دوران ناصری است. گروه اجتماعی پرشماری که از یکسو از دولتمردان دربار مغلوب ناصری پشتیبانی می‌کرد و از سوی دیگر بخاطر دفاع از ایرانیت، پیوسته کسانی را از هم‌اقشار جامعه بخود جلب می‌نمود. اما به سبب محرومیت از کوچکترین ایمنی اجتماعی، به زندگی در خوف و خفا محکوم بود.

بها ئيان نه تنها جامعه مذهبی منفعلى نبودند، بلکه از هر امکانی برای جلب نخبگان جامعه استفاده می‌کردند. طبعاً رایج‌ترین شیوه، نگارش و ارسال جزووهای بینام و نشان به باسواندان جامعه بود، که در آن خیانتها و جنایتهای ملیان را برمی‌شمردند، «علماء» را «جهلا» خوانده و به خود آگاهی ملی دامن می‌زدند.

این نخستین بار بود که سخن از پیمانی مدنی می‌رفت که می‌باشد. بر حقوق و وظایف متقابل میان حکومت و شهروندان استوار باشد. روشن است که دربار ناصری از درک این معنی ناتوان بود، چنانکه پیک را که جوانی ۱۸ ساله بود زیر شکنجه کشند و شاه نامه را به آخوند ملاعلی کنی داد، تا جواب دهد و او گویا گفته بود که جواب نامه همانست که با فرستاده اش کردید! ملاعلی کنی، آخوندی است که ناصرالدین‌شاه پای پیاده از قصر به پا بوس او معرفت و در نامه‌ای به شاه «کلمه قبیح آزادی» را وارد «ادبیات سیاسی» ایران نمود.

اما در سوی مقابل، «آزادی» کانون اصلی فلسفه سیاسی بهائی را تشکیل می‌دهد. امروزه پس از گذشت چهار دهه عمر حکومت اسلامی بر ایران، اغلب اندیشمندان تکیه بر «عدالتطلبی» را وجه مشترک جریانات اجتماعی و سیاسی ایران (از چپ و اسلامی تا ملی و مدرن) و در عین حال نقطه ضعف و عامل شکست مبارزات ایرانیان تشخیص داده‌اند. پیششرط «عدالتخواهی» وجود تفاوت در میان گروه‌های

اجتماعی است، در حالیکه «آزادی» بر برابر و نزدیکی تکیه دارد و بدین وسیله بخودی خود راه پیشرفت را می‌گشايد:

نمونه آنکه، زن و مرد گوناگون هستند، اما برابر حقوقی آنان باعث می‌شود، که هر دو با احساس آزادی به شکوفایی انسانی دست یابند. این برای هم‌اختلافات و تبعیضاً تی که در آغاز این نوشتار اشاره شد، صدق می‌کند.

نمونه دیگر: وابستگان به اقلیتهای قومی نیز زمانی به راستی پشتیبان حکومت مرکزی خواهند بود که از آزادی و برابری با دیگر اقوام برخوردار باشند. مدرنیته اروپایی با نادیده گرفتن تفاوتها توانست، «حقوق برابر شهروندی» را به موتور رقابت و پیشرفت بدل کند. در حالیکه عدالتخواهی به اختلاف و برخورد اجتماعی دامن می زند و نیروی سازندگی جامعه را هدر می دهد. چنانکه در ایران، اسلام زدگی نه تنها باعث رشد نگرش چپ شد، بلکه این دو با سبقتجویی در «عدالتطلبی» ایران را به مفاسک امروز سرنگون ساختند.

بدین معنی مبارزه برای هرگونه آزادی، از جنسی و دینی تا فرهنگی و قومی، در نهایت راه را بسوی قانونداری، آزادی شهروندی و پیشرفت اجتماعی می‌گشاید. از اینرو مبارزه بهائیان برای کسب آزادی را، با تکیه بر تفاوت‌های خود با دیگر ادیان و بویژه با اسلام، باید مهمترین جبهه پیشرفت در تاریخ معاصر ایران دانست. زیرا همینکه آنان بزرگترین اقلیت مذهبی را تشکیل می‌دادند، محرومیتشان از حق برابر، حلقه مفقوده‌ای بود که ایران را از کشورهای پیشرفته جدا می‌ساخت.

ناآگاهی اجتماعی در ایران باعث شده است که بسیاری پا فشاری بهائیان بر هویت دینی خود را نشانه تعصب مذهبی بیا بند. برای آنکه این نکته مهم روشن شود، نگاهی به صحن تاریخی مکرری روشنگر است:

» از آبادی‌های بزرگ نزدیک اصفهان) می‌گذرد. این اتفاقات در سال ۱۹۷۰ میلادی رخ دادند و باعث شد که این ایام را «سال خشم» نامیدند.

(5). «. میتوانند این

نگارند. این گزارش، با وجود همدردی با کشتهشدگان، به آنان «تصورات باطل و ابله‌انه» نسبت می‌دهد. اما آیا قابل تصور است که جمعی از بهائیان ایران درباره قساوت ملایان توهمند داشته باشند؟ از سوی دیگر، اگر آنان «درد مذهبی» داشتند، می‌توانستند به جای دیگری مهاجرت کنند. اما ظاهراً برای نخستین بار توانسته بودند، از حمایت «مأمور حکومت» برخوردار شوند و عزم داشتند تا پای جان از حق زندگی خود بعنوان دگراندیش مذهبی دفاع نمایند.

اسفا که ایرانیان پس از یک سده «عدالتخواهی» بیهوده، امروزه باید مبارزه آزادیخواهانه خود را در همان سطح پایینی (در حد آزادی پوشش!) به پیش ببرند که بهائیان در عهد قاجار!

حتی در دوران پهلوی نیز با آنکه برخی حقوق شهروندی تحقق یافته بود، اما ایرانیان به احساس شادی‌بخش آزادی دست نیافتند. زیرا چنانکه تئوری پردازانی مانند «هانا آرنت» نیز دریافت‌های آزادی فقط نبود فشار سیاسی و برخورداری از حقوق شهروندی نیست. بلکه آزادی واقعی همانا امکان دخالت در سپهر همگانی و شرکت در نوسازی اجتماعی و سیاسی است. تنها این سطح از آزادی به سعادت فردی و خوشبختی اجتماعی دامن می‌زند. از این نظر بهائیان که نوسازی همه‌جانبه ایران را به اعتقاد مذهبی خود بدل ساخته بودند، حتی در دوران قاجار نیز خوشبخت‌ترین قشر جامعه را تشکیل می‌دادند!

برای ملایان نیز روشن بوده و هست که آزادیخواهی بهائیان به حق زندگی (چنانکه مثلاً منتظری می‌خواست) پایان نمی‌یابد و نفس وجودشان «خطرناک» است، زیرا تک تک «اعتقادات مذهبی» آنان از برابری زن و مرد تا ظهور امام غایب و از دمکراسیخواهی تا «ایرانیگری» پایه‌های نفوذ ملایان را درهم می‌شکند.

اشاره شد که در عصر ناصری پشتیبانی بهائیان از اقتدار دولتی در برابر نفوذ ملایان بدین میانجا مید که با تکیه بر توانایی‌ها یشان در دربار و دیوان نفوذ کنند. تا آنجا که دولت آبادی نوشته:

(6) «.□□□□□ □□□ □□□□□ □□□□□ □□□□□ □□□□□ □□□ □□ (□□□□□)»

اما آنان، به سبب واهمه شاه، تنها تا ردۀ دوم دولتمردان امکان پیش روی داشتند. شاهد آنکه با پادشاهی مظفرالدین‌شاه به یکباره در بالاترین رده، از معیّرالممالک و صنیع‌السلطنه تا موقّرالدوله (حاکم بوشهر) و مویدّالدوله (حاکم کاشان) بسیاری بعنوان بها ئی شناخته شدند و همین باعث تهاجم همه‌جانب ملایانی شد، که پیش از این دعاگوی ناصرالدین‌شاه بودند. آنان حس می‌کردند اوضاع دگرگون شده و بدین سبب برای حفظ نفوذ خود بر دربار حاضر بودند، به هر کاری دست بزنند و این زمینه‌ای بود که باعث شد ازلیان بتوانند «دو سید» را فریب دهند.

با این وصف روشن است که بهایان بعنوان «مفسدان عقیدتی» به هیچ وجه نمیتوانستند در انقلاب مشروطه نقشی بازی کنند. هرچند که آنان نیز مانند ازلیان امیدوار بودند با انتخاب به «مجلس ملت» در نوسازی کشور همکاری کنند. عبدالبها به بهایان نوشت:

...»
...»
(7)«.

«فساد عقیده» دستاویزی بود، که وابستگان به هر دو جناح «با بی» را از شرکت در مجلس بازمی‌داشت. هرچند که بهائیان چندان کوششی هم از خود نشان ندادند؛ بدین دلیل که انقلاب مشروطه «انقلاب آنان نبود! بهائیان خواستار پیوند «شوکت شهریاری» با دمکراسی پارلمانی، بنا به نمونه انگلیس، بودند(8)، درحالیکه انقلاب مشروطه از آنجا که مجلس را در زیر نظارت ملیان قرار می‌داد، بر قدرت ملیان می‌افزود. بدین سبب بهائیان وقتی دیدند که ملیان در تهاجم تبلیغی بر مشروطه‌خواهان، در و دیوار پایتخت را پر از اعلامیه‌ها بی کردند که مشروطه را «توطئه بهائی» قلمداد می‌نمود و این تهمت، کشtar مشروطه‌خواهان را زمینه‌سازی می‌کرد، برای حفظ جان آنان، خود را یکلی عقب کشیدند.

نیازی به تأکید نیست که دوران رضاشاھ دوران مطلوب بهائیان بود. از یکسو حملات ملایان فروکشید و از سوی دیگر اصلاحات رضاشاھی از

گسترش شبکه مدارس نوین تا «کشف حجاب زنان»، تحقق آرزوی دیرینه آنان بود. فراتر از آن، بهائیان آن نیروی اجتماعی را تشکیل می‌دادند، که اصولاً با تکیه بر آن اصلاحات رضاشاھی ممکن گردید.

کسانی که اوضاع ایران پیش از به قدرت رسیدن سردار سپه را با دو دهه بعد مقایسه می‌کنند و از سرعت نوسازی رضاشاھی شگفتزده می‌شوند، نیروی اجتماعی یاد شده را در نظر نمی‌گیرند. صرفنظر از «کشفحجاب» که بدون استقبال زنان غیرمسلمان امکان موفقیت نداشت، بخش مهم نخستین آموزگاران مدارس را بهائیان تشکیل می‌دادند، بدین دلیل ساده که (صرفنظر از قشر ملایان) تنها «توده» باسواند کشور بودند.

کوتاه آنکه، در دوران محمد رضاشاھ نیز بهائیان در همه جای دستگاه اداری کشور بجز در میان نهادهای امنیتی شاغل بودند و بر خلاف پیروان دیگر اقلیتهای مذهبی که بیشتر در بخش خصوصی فعالیت داشتند، تنها گروه بزرگ اجتماعی را تشکیل می‌دادند، که با صداقت کامل در نهادهای دولتی خدمت می‌کردند. فزونی شمار بهائیان در نهادهای دولتی برای ملایان بسیار نگران کننده بود. در این میان، محمد رضاشاھ تصور می‌کرد، با در برابر هم قرار دادن این دو نیرو در باریکه «بیم و امید»، سیاست ماهرانه‌ای را دنبال می‌کند.

بسیاری بر بهائیان خرده گرفته‌اند که پیش از انقلاب اسلامی، از دخالت در سیاست برکنار بودند. پس از نگاهی به فلسفه سیاسی بهائیت، باید پرسید، آیا «فعالیت سیاسی» احزاب و جریانات گوناگون جز در جهت تضعیف حکومت سیر می‌کرد؟ و چگونه می‌توان از گروهی خواهان اقتدار حاکمیت خواست که در جهت مخالف هدف خود فعالیت کند؟

اینک پس از نگاهی کوتاه به فلسفه سیاسی و نقش دو جناح با بی (ازلی و بهائی) در دوران معاصر، می‌توان جمع بست، که بدون اندیشه و کنش این جریان، اندیشه تجدد و راهیافت نوسازی هیچگونه امکان بروز نداشت و چه بسا که ایران همچنان در اوضاع اجتماعی و سیاسی عصر قاجار بسر می‌برد.

(1) علی‌میرفطروس، دیدگاه‌ها، عصر جدید، ص 83

(2) یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج 1-2، ص 112

(3) خاطرات حاج سیاح (یا دوران خوف و وحشت)، بکوشش حمید سیاح،

(4) « جمعی را امر فرمودند، که آشکارا در میان مردم تکلم^{۱۰} نمایند. چنانچه بعضی از نفووس بکمال قدرت و قوت و استقامت^{۱۱} بذکر حق ناطق گشتند.» (امر و خلق، ج ۳، ص 477)

322 = (2) ص (5)

316 هما نجا ، ص 613 (6)

(7) محمدرضا فشاھی، واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فئودال، جاویدان، 157

(8) « حال آنچه در لندره امّت انگریز به آن متمسّک خوب بنظر میاید چه که به نور سلطنت و مشورت امّت هر دو مزیّن است.» بهاءالله، مجموعه الواح، ص 53